

از دانشمندان محترم :
 آقای احمدراد

رابطه عقل و دین

اصول و دستور هائی که از عالم غیب بر زبان وحی صادق گذشته و آنچه در کتب سماوی بر اهل زمین نازل شده و دروس عالیهای که پیمبران بر گوش بشر خوانده اند و جانشینان و نواب ایشان مامور بحفظ آنند تا بشر آنرا باز یچه اغراض و احواء خود قرار ندهد ، دین نامیده میشود . پس دین گنجینه انسانیت و سرمایه ای است باقی و مخلد که گذشت

روز کار و تغییر لیل و نهار را بر آن دستی نیست ، **اننا نحن نزلنا الذکر و الاله لحافظون .**

اگر بادیده حق بین بحقیقت دین و هدف آن بنگریم خواهیم دید که حقیقت و هدف همه ادیان یکی است و اگر اختلافاتی در الفاظ دیده میشود و تفاوتی بمقتضای زمان در دستور های مذاهب مختلف بنظر میرسد اصلی و اساسی نیست بلکه منظور و غایت همه ادیان حقه حفظ انسانیت است از سقوط در منجلا ب حیوانیت و رهائی بخشیدن آن از آلودگیهای مادی و معنوی . از آغاز آفرینش بشر بمقتضای حکمت بالغه الهی برای نظم اجتماع و تامین سعادت و رفاه دنیا و آخرت بشر باقتضاء احتیاج زمان احکام و اصول

لازم را بوسیله منادیان حق ابلاغ کرده و بتدریج این اصول و سنن بحد کمال نزدیک تر شده است و آخر الامر بانزول قرآن کریم که شامل نظام تام و تمام عالم انسانیت و برای همه حاجات بشر و کلیه اعصار و دهور کافی و وافی است بوسیله پیغمبر اکرم اسلام در دسترس جامعه بشریت گذاشته شده است. اما اینکه بعضی از روی نادانی و بتبعیت از احواء نفسانی عقل صحیح را برای انتظام اجتماع و صلاح حال بشر کافی دانسته چنین پنداشته اند که انسان عاقل از دین بی نیاز است بی شک راه خطا پیموده اند و این بیان که بشر بالفطره بسوی خیر و صلاح سیر میکند و از شر و فساد گریزان است و تحت لواء عقل بالطبع بر راه صلاح و صواب می رود و بشر اربع الهی و قوانین دینی احتیاج ندارد ادعائی باطل و بی اساس است و در همین قدم اول عقل این جماعت ایشانرا گمراه و روزگارشان را تباه کرده است و اگر کسی با سرار حیات روحی آشنا باشد هرگز بچنین ادعاء باطل زبان نگشاید زیرا:

۱- انسان مانند سایر حیوانات هدفش تنها زندگی مادی و جسمانی نیست تا سود و زیان خویش را باغریزه فطری و هوش طبیعی تشخیص دهد بلکه دارای دو جنبه مادی و روحانی است و بهادی و راهنمایی محتاج است که او را از سقوط در گرداب مادیت محفوظ دارد و بعالم روحانیت سوق دهد و این راهنما دین است و لا غیر.

۲- بشر فطرته تا خود خواه و طبعاً میل دارد که شخصیت او از دیگران بهتر و والاتر باشد و این طبیعت قهرماً او را وامیدارد که بر حدود دیگران تجاوز کند و برای رسیدن بدین هدف از ارتکاب شر و فساد روگردان نیست تنها رادع و مانعی که ممکن است جلوی این

- هوی را بگیرد و خود خواهی بشر را تعدیل کند دین است و بس.
- ۳- همواره عقل و هوای بشر (یا بتعبیر شرع: نفس آماره) بایکدیگر در جنگ و ستیزند. عقل میکوشد که از حدت هوی و سرکشی نفس جلوگیری نماید تا روح مجال خود نمائی پیدا کند و نفس سعی دارد او را در حسیض مادیت فرو برده سلطنت و حکومت عقل را از بین ببرد. تنها دین است که در این نزاع دائم بیاری عقل بیخاسته روح را تقویت میکند و انسان ظلوم جهول را از سقوط در پرتگاه شقاوت نجات میبخشد.
- ۴- عقل اگر چه در کفایت مهمات و رفع مشکلات، نخستین مرجع و محکمترین فائد بشر است ولی چون بتمام احتیاجات دنیوی و اخروی احاطه ندارد بحکم همان عقل احتیاج شدید بارشاد مرشدی کامل دارد که مؤید از جانب خدا باشد تا بدانوسیله احکام و قوانینی که جمیع احتیاجات او را مرتفع سازد و همه مهمات او را کافی باشد اخذ کند و بفرمان عقل پیرای از دستورهای عقل کامل را گردن نهد.
- ۵- مانمی خواهیم باز ذکر مطالب فوق از اهمیت عقل بکاهیم، بلکه در اهمیت عقل همین بس که ما را بتبعیت از دین راهنمایی میکند و برای ادراک اصول دین و تشخیص حق از باطل تنها پیشوا و راهنمای ما عقل سلیم است. برای رسیدن بحق و بدست آوردن اصول اولیه دین اجتهاد خالص عقلی محض لازم است و در این مورد تقلید بکلی بیمورد است و در راه وصول بحقیقت در مراحل نخستین جز عقل راهنمایی نداریم. نقل از کتب سماوی و استناد با اقوال انبیاء و اولیاء در این مرحله مجال دخالت و حکومت نیست. خود دین هم اجازه نداده که اصول دین و اعتقادات اساسی را کور کورانه

و تعبداً بپذیریم و بر هر عاقل بالغ واجب است که در کسب اصول دین بحسب استعداد عقلی خود اجتهاد کند و پراهنمائی خرد خویش بصحت و حقانیت دینی که اختیار میکند یقین حاصل نماید.

در قرآن کریم است **وما كان لِنفس ان تؤمن الا باذن الله و يجعل**
الرجس على الذين لا يعقلون و هیچیک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد ایمان نیاورد و پلیدی کفر را خدا برای مردم بیخردی که عقل را کار نبندند مقرر میدارد.

پس معلوم میشود خدای تعالی بآنکس رخصت و اجازه ایمان میدهد

که خرد را بکار برد و آنکه تعقل نکند پیوسته در پلیدی باقی خواهد ماند بدنبال همین آیه شریفه راه تعقل و تفکر نیز نشان داده شده است، میفرماید:

قل انظروا ما ذافی السموات والارض و ما تغنی الایات والنذر عن

قوم لا یؤمنون بگوای رسول بامت در آسمانها و زمین بچشم عقل

درنگرید، تاچه بسیار آیات حق و دلایل توحید را مشاهده کنید گرچه

مردمی که بدیده عقل و ایمان ننگرند دلایل و آیات الهی ایشان را

بی نیاز نخواهد کرد آیا هرگز با دیده عقل و ایمان شبی بر این دریای پر در

الهی نظری افکنده اید و این کواکب شب افروز را با چشم بصیرت دیده اید؟

بد نیست برای اینکه بر گوشه ای از عظمت دستگاہ آفرینش

آگاه شوید اگر فرصت نکرده اید خود بدیده عقل و ایمان در آسمان

بنگرید نتیجه بسیار مختصری از آنچه دیگران دیده اند بشنوید.

شاید شنیده باشید سرعت نور در هر ثانیه (۳۰۰۰۰۰) سیصد هزار

کیلومتر است. حال اگر بر این مرکب که تندروترین وسیله است سوار

شویم پس از یک ساعت (۳۶۰۰ ثانیه) قریب یک میلیارد (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰) کیلو متر راه پیموده ایم و چنانچه در مدت یک شبانه روز (۲۴ ساعت) بیدرنگ در راه باشیم مسافت طی شده ۲۴ میلیارد کیلومتر خواهد بود میدانید چه راه دهشت انگیزی را در این مدت پیموده ایم؟ ترنی که ساعتی ۱۰۰ کیلو متر سرعت داشته باشد در مدت کمتر از سی هزار سال نخواهد توانست این راه دراز را طی کند.

حال کمی مکث کنیم و با اطراف خود نظری افکنیم آسمان را باز مثل همیشه مرصع بنقاط درخشان خواهیم دید در وضع ستارگان هنوز تغییری حاصل نشده و محل آنها نسبت بیکدیگر تفاوتی نکرده است ستاره جدی پیدا است و دب اکبر بهمان صورت که در زمین میدیدیم در کنار آن دیده میشود هنوز خورشید بظاهر از تمام ستارگان دیگر بنظر ما بزرگتر میرسد ولی از این جازمین بواسطه کوچکی خود با چشم دیده نمیشود.

باز بسفر خود ادامه دهیم پس از چهار سال و نود روز (حساب کنید چهار سال و نود روز چند ثانیه میشود و حاصل را که عدد غیر قابل تصویری است در ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر ضرب کنید تا معلوم شود چه مسافتی طی کرده ایم) تازه بنزدیکترین ثوابت بزمین (پر کسیمای قنطورس) خواهیم رسید و اگر خواسته باشیم بستاره ای که از حیث فاصله در چهارمین مرتبه واقع است برسیم باید مسافتی معادل ۵۲۲۰۰۰ برابر فاصله ای که زمین را از خورشید جدا میکند طی طریق کنیم بعبارة آخری باید ۷۹ تریلیون و ۵۳۰ میلیارد کیلومتر (۷۹۰۵۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰) برابر

راه به پیمائیم و این مسافرت با همان وسیله نور در مدت ۳۰۶۶ روز یعنی
 بیش از هشت سال انجام خواهد شد. کپلر اینها را در کتاب «De Revolutionibus»
 نور ستاره جدی که جهت شمال را تعیین میکند بیش از چهل
 سال طول میکشد تا بما برسد بعبارت دیگر نوری که اکنون از این ستاره
 بما میرسد قریب نیم قرن پیش که بسیاری از معاصرین هنوز متولد نشده
 بودند بر راه افتاده است. یلیدی کدر را خدا بر ای مکرّم پادشاه و سلطان
 معهد این ستارگان هنوز از همسایگان نزدیک ما بشمارند اگر
 بادوربین فلکی بروشنائیهای ضعیفی که بنام کهکشان موسومند متوجه
 شویم خواهیم دید که هر کهکشان از هزاران نقطه درخشان تشکیل شده
 که دوری آنها از ما از تریونها کیلومتر میگردد و برای رسیدن نور آنها
 بزمین دویست یا سیصد سال وقت لازم است و بسا باشد که هزاران سال است
 ستاره ای از بین رفته باشد و اهل زمین هنوز آنرا در جای خود ببینند. اگر
 ممکن بود با وسیله ای تا محرم سال جاری خود را بیکی از ستارگان که
 فاصله نوری آن از ما (۱۳۱۸) سال باشد میرساندیم و میتوانستیم از آنجا
 حوادثی که در زمین میگردد تماشا کنیم و آنچه جانسوز کر بلا را که در
 سال ۶۱ هجری واقع شده بالعیان میدیدیم و از آن قضیه جانگداز خبر
 صحیحی تهیه میکردیم. کوه کعبه را در آنجا می بینیم که در آنجا
 باری بهتر است از این سفر آسمانی که ما را متحیر و مدهوش میسازد
 صرف نظر کنیم به بینیم در زمین چه خبر است زمین شناسی بما میگوید که
 در آغاز ایجاد زمین هیچ موجود زنده ای بر روی آن نمی جنبیده و نعمت
 حیات هشمیه تیول زمین نبوده است. آیا راست است که اولین سلول

از راه تکامل، نباتات را بوجود آورده بعد حشرات ضعیف را با اعضاء عجیب آن تولید کرده سپس حیوانات بزرگتر را ایجاد نموده بخزندگان و بفیل‌های عظیم الجثه مانند ماموت و میمون‌های جنگل‌ها که بنا به عقیده بعضی اجداد و نیاکان بشر هستند حیات بخشیده! و عاقبت بشر بوجود آمده؟! فرض کنیم چنین باشد. از خاکیم و ب خاک بر خواهیم گشت. عناصری که گوشت و استخوان ما را تشکیل داده و دست و لب و چشم ما را ساخته است تغییر شکل خواهند داد و این عناصر در نباتات و حیوانات آینده مجدداً زندگی از سر خواهند گرفت بسیار خوب **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة خری ولی ما خود کجا خواهیم بود و بکجا خواهیم رفت** روحی که در ماست یعنی آن موجودی که حس میکند، فکر میکند می خواهد فرمان میدهد؛ طالب کمال مطلوب است، جویای عدالت و نکوئی و نیکی است، از کجا آمده و بکجا میرود؟ چشمان ما (نه صورت مادی آن) بلکه حس بینائی کجا میرود؟ و فکر ما که آن سوالات را طرح میکند و در این مسائل بحث مینماید بکجا خواهد رفت؟ آیا همه این دستگاه بر بیپوده کرده اند؟ آیا این دستگاه عظیم را موجود مدبری نیست و بتصادف پیدا شده؟ حاشا و کلا چاره‌ای نیست جز آنکه با آن شاعر روشن ضمیر هم آواز شده گوئیم:

خاک ضعیف از تو توانا شده

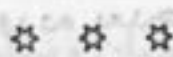
ای همه هستی ز تو پیدا شده

ما بتو قائم چه تو قائم بذات

زیر نشین علمت کائنات

نسبح بحمدک و نقدس لک کمی بخود آئیم و از خدا بخواهیم که

توفیق معرفت بمامر حمت کند و بر اهر راست هدایت فرماید.



اسلام دین بشریت است و پیروی از آن نظم و آرامش جهان را تأمین میکند و سعادت دنیا و آخرت را برای بشر مسلم میسازد. در اسلام روابط بین بنده و آفریدگار و افراد با یکدیگر و فرد با جماعت و جماعات با هم کاملاً مشخص و معلوم شده است. در دین اسلام صلاح بشر در همه جا و همه اعمار در نظر گرفته شده است. احکام دین اسلام نتیجه امر سلطان و حاکم یا قانون موضوعه بشری نیست که بشر بدون میل قلبی خواه نا خواه مجبور با اجراء آن باشد بلکه مستند بمقرراتی است که خالق سبحان وضع کرده و مسلمان واقعی با ایمان قلبی و اعتقاد باطنی بطیب خاطر خود را ملزم با طاعت آن میدانند و مانند سایر مقررات بشری نیست که در عصور مختلف بر افراد تحمیل شده باشد. نباید تصور شود که در این دین سلطه و اقتداری بغیر حق بعده ای (بعنوان رجال دین) داده شده است. تمام مسلمانان خود را در حال دینند و همه دعوت با ایمان و معرفت شده اند و راه فهم و بحث و نظر و تحقیق برای همه مسلمین باز است اسلام نخستین نظام سیاسی و اجتماعی جهانی است که وحدت بشریت را مقرر داشته و بین بشر برادری را برقرار نموده و اساس وحدت بشری را بر محبت و اخوت و تعاون مستقر ساخته است.

۱- بنای دین اسلام ایمان بخداوند یگانه، آفریدگار همه موجودات، و نفی همه خدایان موهومی و بشری است.

مسلمان با و امر الهی که بدون شك و تردید بدان ایمان آورده تسلیم محض است و در همه امور دستورهای الهی مورد نظر او است، زیرا ائنها ایزد

تعالی را حاکم حقیقی میدانند و حاکمیت را ثابت و منحصر بحق دانند و بس
ان الحکم الا لله امر الاتعبدوا الا اياه - قل ان الامر کله لله

۲- دین اسلام آزادی و برابری کامل را بین مردم مقرر داشته سیاه
 حبشی را با سید قرشی مساوی دانسته صلاح جامعه و فرد را تضمین کرده و
 بهر عاقل عالم خبیری حق داده که در خوب و بد جامعه اظهار نظر کند
 و امر بمعروف و نهی از منکر را بر هر مسلم که معروف را از منکر تمیز
 دهد واجب شمرده و در این حق جز معرفت و دانائی قیدی نیست نه نسب شرط
 شده نه نصاب مال و نه طبقه ای دو نطبقه دیگر و از این جا است که بعضی بخطا
 تصور کرده اند نظام اسلام از نظر سیاسی شبیه به جمهوری یا دموکراسی است و
 فراموش کرده اند که در جمهوریت یا مشروطیت اشخاصی با ترتیب
 معینی و شرایط و قیود خاصی بعنوان نماینده از طرف اکثریت مردم
 انتخاب میشوند و در تقو و تقو امور را بدست میگیرند ولی در اسلام همه در خوب
 و بد اجتماع مسئول و شریکند و حق دخالت دارند.

اسلام برای راهنمایی تمام بشر در همه نواحی و در همه اعصار آمده
 نظام سیاسی و اجتماعی و اصول اقتصادی و اخلاقی اسلام نظامی است منحصر
 بفرده قبل از آن چنین نظامی بوده و نه بعد از آن خواهد آمد این نظام نظام
 اسلامی است و بس نه جمهوری است نه دموکراسی و نه سلطنتی و نه دیکتاتوری
 و همچنین نه اشتراکیت نه سرمایه داری. قوانین و اصول اسلام بهیچ یک از
 اصولی که بشر ساخته و پرداخته ارتباط ندارد. قوانینی است که خالق
 وضع و بوسیله رسول خود ابلاغ فرموده است.

در پایان لازم می داند خاطر نشان شود که مطالب این مقاله استنباط شخصی
 نیست اصول آن از اقوال علماء دین و دانشمندان فن اخذ شده است.